

Thou Shalt Not Kill *

لنذیبک به اعدام

ای شعر اینکش می کنم به ان نیت
 بگیر و شکست ناپذیری که جانانیه شعر تراله خانم
 اصغری است : دراز او شوقش می سازد که
 شعر جهانم و من در آستانه آزادی ،
 سر فرازی ، بی نیازی ، آزادی خواهی آبادی خواهی ،
 شاد خواهی ، داد خواهی ، صبرم گرایم بیدار و
 سرکش ، ریش تا جادوان سر به کوفش فود خواهد
 آورد ، با سپاس و به ستایش ،
 در دیر بانوی بزرگوار شعر امروز ایران

اسماعیل کوی

استاد محترم

آیا گفتن مسلمان در کردار خود به نیت رسیدن به عین،
- و شرح در مادی و سیرتگی و سیرتگی خود به نیت رسیدن به عین،
که در آنها انسان نیت،
انفردای رخصت -

هنوز نیز
خود آنگاه است که
در اندیشه

از آنگاه بران
همیشه روگردان بودن است و شترسار
همیشه

نموده در هر گرم؛
فرمانگذار «اخلاق» می فرماید؛
- «نخواهی گشت»

«و خاستن» در اخلاق
«و ان» همان «بایستن» است
«و تو» «می» است
«همه» هستنی خدایی دارد؛
یعنی کسی توان نبوده گرفتار
درست همچون نور
- که هر هر رنگ ما -
در یا سکوت - بتر اکان هر صد -

که هست
میزم بران
نموده یا ناشنوده گرفتار

«پس» «نخواهی گشت»
یعنی که «نیاید گشت»

سید
محمد

سید
محمد

۲۳

در این زمینه، ولی خواست

هنوز با این "تیرت"

ده تو"

هنوز بس بسیار دور از "همه" است

که کنی آن - کج در پاره ای و ارهیده خویش از گذشته ای نیندیشیدن -

هنوز نیز (همان که گفتم)

(ببرده ای زنده است)

*

ببینید: ^{سویز} ^{ببینید} ^{دقیق} کسی کسی را می گوید، یا فرمان می دهد به کشتن او،

من خوشش نیان عاطفه ای را می بینم

در شرفه سیا همی از من لو:

شاید که زخم جانک هر بوده است از عشق

گفته ناشونده در مهم نایدیر

کزدیر ^{ببینید} ^{نقد} ای سرطانی (زناکامی)

در ریه ای چه کیفیت صراشته است

تا خود به فرجای از بی فرجایی

و نایه چارو

نومید و لر، برهم فرجایی

در مرگ دوست فراخته است ^{ببینید} ^{ناصل}

۱۴
۱۵

یا شاید
از باره ای بوده است از باروت کین

که آذر عشق دشنامی
یا حرقه پیغامی

کبریت آتشی

در ناگهان

بر آن شررا نشانده است

و آن را
به انفجار کشانده است

→ کبریت
ناقصه

یا
شاید غولی بوده است

یک چشم

به نام چشم

که دل - دل ندانسته - را غار کرده است و

سوی دلی - چو خواب یا غفلت - بی سپر

تیری رها کرده است

→ کبریت
ناقصه

یا
شاید در هزار چشم

بر شادی و جوانی

یا ز بیایی یا کارانی

یا هر چه یا چه ای دیگر
از نیک ای زندگانی انسان

بنداشته است و دانسته است روا

این بد

→ کبریت
ناقصه

۵
۵

و همچنین
گاهی گزاری از آن

کفتری از نیاز

یا هر چه یا چه ای دیگری از دغدغه ای جنگی و جنگ زار درون است
- در لحظه ای که عاطفه
فرمانگزار کرده و کرده نابکار عزیز است -

کز فردی از تبار انسانی

می سازد
سگید جانی

کریست
نمده

اما
- و هر چه یا چه ها که باشد -
فرمانگزار گشتن

باری،
خیز نیست

نه! حرکت

حرکت

خود

گزاره کار آن

پرسوی این بد نیست
کریست
نمده

آری
در بی گمان بر خیزد است

که شجر افخ آن
فرمانگزار آن از تاریکی غریبه
که یعنی

از جهان بام و در است :

و در فروغ یاد است که انسان انسان است

که یعنی
مانند یگانه "تیک" و "پد" است -

کرم
مهد

نیک و بد
اما در تنهایی بی معناست :

و فرد انسان

تنها با دیگری است
که هستنی گشوده به انخلاق می یابد
که آنچه در کسوف خود سما نگاه
فرمانگیر که در کرونای کار هفتون می شود
در هستن گشوده به انخلاق دوست
که خاکسگاه از زش و قانون و آرمان
و از زمین بود
در پیشگاه داد
پذیرای داری هست :

وین
یعنی که انسان
با دیگران است
در جمع است
که انسان است :

در جمع
هر جمعی از انسان -
نمود دیگری است
که استخوان بندی ش

یا
یعنی
والا ترین نمود
از هر چیز زندگی ش بی گمان
در هم تنیده ای است
از سینه دهن و از زش و قانون و آرمان :

۷
۷

در ایزهین رود
و تکی که من سینم

جمع

- هر جمع سانهان گرفته این لانهان -
فرمانگذار استن این یا آن "فرد" می شود
من خون به گویم

در سر امیرت

در دین خود
در پی شتی ننگیزم و در تنگای منگنه خویش من فشارم
دایره زهر است
انگار

که لانه درون

برین
می بارد

تاریک می شود

در می مانم

کاشان چاره میگونه است

که می تواند

بر خویشتن

در خویشتن

کنایه و پذیرای این

- چگونه میگویم؟! -

بی خوانانه ترین و فزادانه ترین بد باشد

آن هم به نام نامی "قانون"

که شکل می پذیرد لانه "بایستن" و معنای گیر دانه "نیکو"

خود را با بی از گهر خرد باشد؟!!

میتم لوت ۹۴ و
سویکم آلبتر ۵۰۰۰ - بیدر کجا



پہلے از "دہ فرمان" موسیٰ، *Thou Shalt Not Kill*، یعنی
"تو کھراہے کشت" ، یا "تو تباہہ کبشی" ، یا "کشی" ، یا "ناید کشت" ، نہ تنہا
فرمان دینی آکہ ۔ در معای کانتی ی آن ۔ "فرمانی اخلاقی" نیز هست ۔